



## بررسی و تجزیه تحلیل سیاست های انگلستان در ملی کردن صنعت نفت ایران

علی آدمی<sup>۱</sup>، حجت حشمتی نژاد حیدر آباد<sup>۲</sup>، مسعود پیردستان<sup>۳\*</sup>

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (ره) تهران

۲- دانشجوی دکتری رشته روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

۳- مدرس دانشگاه، عضو باشگاه دانش پژوهان جوان و نخبگان

\*ma.pirdastan@yahoo.com

ارسال: خرداد ماه ۱۴۰۲ پذیرش: خرداد ماه ۱۴۰۲

### چکیده

مطالعه هموار و ناهمواری های سیاست انگلستان با ایران در طول دوره معاصر می تواند مزایا و معایب؛ فرصت ها و تهدیدات روابط فیما بین را مشخص نموده؛ چهارچوب تحلیلی پویا و مناسبی جهت درک بهتر روابط و ارائه سیاست خارجی کارآمد و مؤثر را تعیین نماید. مسأله اصلی مقاله حاضر تبیین و تحلیل سیاست های انگلستان قبال در ملی کردن صنعت نفت ایران است. به عبارتی مهمترین اقدامات انگلستان بر سر راه ملی کردن صنعت نفت ایران را تفسیر و تبیین می نماید و نشان می دهد که انگلستان با بهره گیری از سیاست هایی نظیر تهدید به حمله نظامی، تحریک و ترغیب کشورهای حوزه غرب آسیا و همکاری و حمایت گسترده بر اعمال تحریم های متعدد علیه ایران، فشار و تهدید مبنی بر لغو یک جانبه قرار دادها، استفاده ابزاری از نهادهای بین المللی و صدور قطعنامه؛ درصدد جلوگیری از ملی کردن صنعت نفت ایران بوده است. درک بهتر سیاست ها و روابط فیما بین، ارائه سیاست خارجی کارآمد و لزوم اتخاذ تدابیر تامین حداکثری منافع ملی از دلایل عمده نگارش این مقاله است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، ایران، انگلستان، ملی کردن، صنعت نفت.

### ۱- مقدمه

مناسبات انگلیس با ایران، جزو مباحث اصلی روابط سیاسی و سیاست خارجی ایران معاصر است که در دوره های مختلف تاریخ معاصر با اشکال گوناگونی رقم خورده است. با فروپاشی ساسانیان به مدت ۸۵۰ های خارجی برقرار شد. روابط ایران با کشور های اروپایی از ۱۵۰۲ تا ۱۸۰۰ م به منظور مبادلات تجاری برقرار بود. در این مدت سیاست های روسیه، انگلستان را متوجه ایران نمود. از این رو برای حفظ سرحدات هند با ایران اتحاد برقرار کرد. با بررسی رویدادهای تاریخی از ان زمان، عوامل مهم گسترش مناسبات انگلستان و ایران در دوران صفویه می توان به تلاش شاه عباس صفوی برای حضور انگلیسی ها در غرب آسیا بویژه حوزه خلیج فارس به جهت مقابله با قدرت استعماری پرتغالی ها اشاره کرد. مقاله حاضر به مهمترین رویداد تاریخ نفت ایران یعنی ملی شدن صنعت نفت با نگاهی بر سیاست های انگلستان که مهم ترین بازیگر میدان های نفتی در ان زمان بود پرداخته است.

**۲- روش‌شناسی پژوهش**

مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی سیاست‌های انگلستان در ملی کردن صنعت نفت ایران می‌پردازد و به این نتیجه مهم دست یافته است که انگلستان با بهره‌گیری از سیاست‌هایی نظیر تهدید به حمله نظامی، تحریک و ترغیب کشورهای حوزه غرب آسیا و همکاری و حمایت گسترده بر اعمال تحریم‌های متعدد علیه ایران، فشار و تهدید مبنی بر لغو یک جانبه قرار دادها، استفاده ابزاری از نهادهای بین‌المللی و صدور قطعنامه؛ درصدد جلوگیری از ملی کردن صنعت نفت ایران بوده است.

**۳- رویکرد نظری**

راهبردهای سیاست خارجی، رویکرد سیاست خارجی نظریه واقع‌گرایی را به چند دسته جنگ پیش‌دستانه، موازنه، ارباب، احاله مسئولیت، پیروی<sup>۱</sup>، بازدارندگی، سد نفوذ تقسیم‌بندی کردند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان راهبردهای سیاست خارجی واقع‌گرایی را در قالب چهار راهبرد کلان تقسیم نمود: همکاری امنیتی، تعامل همراه با تقابل<sup>۲</sup> و مهار یا سد نفوذ<sup>۳</sup> و جنگ تقسیم کرد. راهبرد همکاری امنیتی شامل عضویت در اتحادها و پیمان‌های امنیتی، معاهدات دو جانبه و چند جانبه کنترل تسلیحات و خلع سلاح است. راهبرد تعامل همراه با تقابل به این معنی است که دولت‌هایی که به اندازه کافی قدرتمند هستند، توافق را با تهدید معتبر همراه سازند. یعنی از سیاست هویج و چماق استفاده نمایند. دولتی که از راهبرد تعامل همراه تقابل استفاده می‌کند، باید سه نکته را در نظر داشته باشد. اول، به طرف مقابل اطمینان دهد که هیچ کس قصد تهدید وی را ندارد. دوم، به منظور آگاهی از نیات طرف مقابل، وی را دعوت به همکاری کند. سوم، مانع تبدیل شدن طرف مقابل به یک متجاوز اصلاح‌ناپذیر گردد. راهبرد سد نفوذ به صورت مسابقه تسلیحاتی، دفاع یا بازدارندگی می‌باشد و هدف از آن می‌تواند کسب برتری یا دفاع در مقابل تهاجم باشد. جنگ مناقشه برانگیزترین راهبردی است که دولت‌ها برای افزایش سهم خود از قدرت جهانی به کار می‌گیرند. جنگ از سه طریق می‌تواند توازن قوا را به نفع طرف پیروز تغییر دهد. نخست، دولت پیروز ممکن است بخشی از مردم شکست‌خورده را در ارتش خود یا به عنوان نیروی کار اجباری در سرزمین خود به کار گیرد. دوم این که سرزمین فتح شده گاهی دارای اهمیت راهبردی است. سوم این که جنگ می‌تواند با حذف دولت شکست‌خورده از صف قدرت‌های بزرگ، توازن قدرت را به نفع دولت پیروز تغییر دهد [۱]. یک دولت واقع‌گرای دفاعی قبل از اتخاذ راهبرد سیاست خارجی خود نسبت به سایر کشورها باید بین کشورهایی که دارای سیاست خارجی تهاجمی و تدافعی هستند، تمایز قائل شود و متناسب با آن سیاست خارجی خود را تعیین کند. اگر دولت واقع‌گرای دفاعی به اشتباه دولت‌های واقع‌گرای تدافعی را دولت‌های واقع‌گرای تهاجمی تلقی کند، معمای امنیت بین خود و سایر دولت‌های واقع‌گرای دفاعی را بسیار بد خواهد کرد و درگیر یک مسابقه تسلیحاتی غیر ضروری خواهد شد. اما اگر یک دولت واقع‌گرای تدافعی یک دولت واقع‌گرای تهاجمی را به عنوان یک دولت واقع‌گرای دفاعی تلقی کند، این فرصت را به طرف مقابل می‌دهد که آن را مورد حمله قرار دهد. اما اگر تفاوتی بین دولت واقع‌گرای تدافعی و تهاجمی ندهد، وارد یک سیاست بازدارندگی خواهد شد. اندرو کیدی<sup>۴</sup>، برای تمایز بین دولت واقع‌گرای تدافعی از تهاجمی، از معیارهایی از قبیل ایدئولوژی، سیاست نسبت به همسایگان و سیاست نظامی و کنترل تسلیحات استفاده می‌کند [۶].

یک دولت واقع‌گرای دفاعی وقتی با یک دولت واقع‌گرای تهاجمی مواجه می‌شود، سیاست امنیتی مشابه با سیاست امنیتی دولت واقع‌گرای تهاجمی اتخاذ می‌کند و درگیر مسابقه تسلیحاتی می‌شود. ابعاد نظامی چنین راهبرد نظامی شامل دو عنصر عمده است. نخست آن که تلاش می‌کند که منزلت بازدارندگی و دفاعی خود را از طریق تسلیح افزایش دهد. در این حالت، مسابقه، تسلیحاتی و عقلایی و اجتناب‌ناپذیر است. دوم آن که تلاش می‌کند با سایر دولت‌های واقع‌گرای دفاعی، موازنه دفاعی تشکیل دهد و وارد همکاری امنیتی با سایر کشورها شود. هدف اصلی چنین راهبردی جلوگیری از حمله دولت واقع‌گرای تهاجمی است.

1. Bandwagoning  
2. Engagement Strategy  
3. Containment Strategy  
4. Andrew Kydd

یک دولت واقع‌گرای دفاعی هنگامی که با یک دولت واقع‌گرای دفاعی دیگر مواجه می‌شود، دو هدف را دنبال می‌کند. هدف اول این که معمای امنیت را بین دو دولت تعدیل کند و برداشتهای نادرست را از بین ببرد و از هر گونه مسابقه تسلیحاتی و مناقشه غیر ضرور اجتناب کند. این هدف از دو طریق به دست می‌آید. یکی خود محدودسازی یا محدود شدن از سوی سایر کشورها [۳]. دوم، تقویت روابط با آنها است. این اقدام معمولاً از طریق اقدامات جمعی صورت می‌گیرد که هدف آن تخفیف معمای امنیت از طریق توقف مسابقه تسلیحاتی و شروع کنترل تسلیحات و حرکت به سمت همکاری بیشتر است.

#### ۴- طرح مسئله

شکل واژه نفت ریشه اوستایی دارد. در زبان اوستایی کلمه نپتا به معنی روغن معدنی است و همین کلمه توسط عرب زبانان به صورت «نفت» تلفظ شده است. در زبان های فرانسه و انگلیسی نفت را پترول<sup>۱</sup> و پترولیوم<sup>۲</sup> می خوانند که از ترکیب دو کلمه لاتین پتروس<sup>۳</sup> به معنی سنگ و اولیوم<sup>۴</sup> به معنی روغن (روغن سنگ) به دست آمده است [۳].

یکی از مهمترین موضوعاتی که در تاریخ معاصر ایران در روابط بین انگلیس و ایران قرار دارد و به طور مستقیم و یا غیر مستقیم بر سایر مباحث و موضوعات سایه افکنده، ملی کردن صنعت نفت ایران است که با توجه به فراگیری موضوع و جذابیت آن برای محققان و پژوهشگران و درگیری حاکمیت، شخصیت‌ها و جریانات سیاسی مختلف، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، حجم گسترده‌ای از آثار مکتوب و غیر مکتوب را به خود اختصاص داده است.

ملی کردن صنعت نفت از رویداد های مهم تاریخ ایران چه در گذشته و چه در حال می باشد. گرچه بین این رویداد بیش از نیم قرن فاصله است ولی به شدت اثرات آن تا کنون ساری و جاری است. ملی کردن نفت باعث محرومیت انگلستان از نفت ایران شده و با توجه به وابستگی انگلیس به نفت ایران، این دولت رهیافت های مختلفی را برای وارد آوردن فشار به دولت مصدق از نظر داخلی و خارجی اتخاذ کرد. این رویکرد به صورت جایگزین کردن فردی به جای مصدق، شکایت به شورای امنیت سازمان ملل متحد، تحریم و مانور های نظامی اعمال شد که در نهایت با همکاری امریکا و با طرح کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باعث شکست دولت مصدق و ناکامی نهضت ملی شد و سرانجام با انعقاد کنسرسیوم نفتی خواست ملی ایرانیان نادیده گرفته شد. از طرفی روند فعالیت های هسته ای ایران و فشارها و تحریم ها و تهدید هایی که از سوی کشور های غربی به ویژه انگلستان صورت می گیرد، یاد آور همان فشار هایی است که در جریان ملی کردن صنعت نفت دولت مصدق با آن مواجه بود. از این رو این سوال به ذهن متبادر می شود که وجوه تشابه و افتراق این رویداد با ملی کرن صنعت نفت چیست؟ و سرنوشت موضوع هسته ای با توجه به تجربه تلخ ایران از موضوع ملی کردن صنعت نفت به کجا خواهد انجامید؟ و سوالاتی از این دست، با ملی کردن صنعت نفت ایران که پای ثابت آن انگلیس محسوب می شود، سیاست های این کشور نقش و اهمیت ویژه ای یافت و از طرفی با توجه به برنامه صلح آمیز هسته ای ایران که چند سالی است موضوع مباحث بین المللی از جمله امریکا و اتحادیه اروپا شده است (که در آن انگلیس در جهت حفظ منافع، روابط متقابل و ویژه با امریکا و یافتن نقش جهانی خود، مسئولیت هماهنگی با کشورهای اروپایی را بر عهده داشته و با سیاست هویج و چماق سعی در تعلیق کلیه فعالیت های صلح آمیز انرژی هسته ای جمهوری اسلامی ایران دارد)، در این رساله بر آن شدیم ضمن تجزیه و تحلیل وضعیت کلی نظام سیاسی انگلستان و فرآیند سیاستگذاری آن با بررسی تطبیقی سیاست های انگلیس در دو مقوله ملی کردن صنعت نفت ایران و برخورداری جمهوری اسلامی ایران از انرژی صلح آمیز هسته ای مدل حاکم بر سیاست خارجی انگلستان را - که شیوه ی خاصی از کنش و رفتار را ممکن می سازد - نسبت به جمهوری اسلامی ایران را تبیین و تفسیر نماییم.

بی شک با بررسی نمودهای بیرونی رفتارهای یک دولت در عرصه بین الملل نمی توان سیاست خارجی آن کشور را به درستی تبیین نمود؛ چرا که فرآیند سیاستگذاری در درون دولت‌ها و در ذهن سیاستگذاران، به حدی مهم و تعیین کننده است که بدون شناخت آن حتی فهم همان نمودهای بیرونی مقدور و میسر نیست. دولت‌ها، نهادهایی تک بافت و یک پارچه نیستند، بلکه در عالم واقع،

1 . petrol  
2. petroleum  
3 .petros  
4 .oleum

این اندیشه تصمیم گیران است که فرآیند سیاستگذاری در درون ذهن و عمل آنها معین می‌شود. سیاست خارجی به عقیده برخی از اندیشمندان، یک فرآیند انتخاب و مجموعه‌ای از تصمیم‌های قابل شناسایی است.

از این رو یکی از راه‌های فهم رفتار دولت در شیوه تعریف تصمیم گیران دولت از موقعیت خودشان در عرصه بین‌المللی و نوع نگاه آنها به مسائل جهانی است، در این مسیر نوع شناخت افراد و نهادهای مؤثر در تصمیم‌گیری، همچون روحیات و تعریف آنها از جهان پیرامونی‌شان اهمیت ویژه‌ای دارد. این شناخت به ما کمک می‌کند تا به سیاست خارجی یک کشور دست پیدا کنیم و بدانیم چگونه و چرا یک تصمیم در سیاست خارجی اخذ می‌شود. سیاست خارجی مهمترین وجه زندگی اجتماعی-سیاسی ملت‌ها و کشورها به شمار می‌رود، چون بقا و حیات آنها به سیاست خارجی بستگی دارد. از این رو تلاش برای درک و فهم ماهیت و رفتار سیاست خارجی کشورها یکی از دلمشغولی‌های فکری و ذهنی محافل علمی و دانشگاهی است، به گونه‌ای که حوزه‌ی مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی جهت پاسخگویی به این کنجکاوی و دل‌نگرانی تاسیس و توسعه یافته است. تحول و تکامل این رشته، مطالعات گسترده و رویکردهای نظری متنوع و متعددی را در متن و بطن خود پرورده و پرداخته است. هدف و مقصد همه‌ی تلاش‌های فکری و کنش‌های معرفتی، واکاوی ماهیت و واگویی رفتار کشورها در عرصه‌ی بین‌المللی است [۱].

پس از جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم و دموکراسی از ویژگی‌های مهم سیاست ایران شد. خواسته‌های ملی‌گرایان برای بازنگری در قرارداد امتیازی به منظور افزایش حق امتیاز و بهبود شرایط برای کارگران ایرانی وجود داشت. در اواخر دهه ۱۹۴۰، ایرانیان دیگر مایل به تحمل دستمزدهای پایین، مسکن بد و امتناع شرکت از آموزش و ارتقای افراد محلی برای مشاغل ماهرتر، که عموماً در انحصار انگلیسی‌ها بود، نداشتند [۷]. در حالی که شرکت نفت انگلیس و ایران کارگران ایرانی خود را اغلب در محله‌های فقیرنشین جدا نگه می‌داشت. انگلیسی‌ها بسیار تمایلی به کاهش کنترل انحصاری‌شان بر صنعت نفت نداشتند و بنابراین نمی‌خواستند ایرانی‌ها در موقعیت‌های بالاتری در شرکت قرار گیرند. همچنین آشکار بود که شرکت نفت انگلیس و ایران سودهای عظیم خود را منصفانه با دولت ایران تقسیم نمی‌کرد. در نتیجه این بی‌عدالتی‌ها، ایرانی‌ها خواهان شرایط بهتری بودند [۱۲]. ملی‌شدن صنعت نفت ایران به دنبال حرکتی در مجلس ایران برای به دست گرفتن کنترل صنعت نفت ایران بود این حرکت در مقابل فعالیت شرکت‌های خصوصی و کنترل آنها بر نفت و درآمدهای نفتی ایران بود که عمدتاً منافع خارجی را تأمین می‌کردند. قانون ملی‌شدن صنعت نفت ایران در ۱۵ مارس ۱۹۵۱ تصویب شد و در ۱۷ مارس ۱۹۵۱ به تأیید مجلس رسید. جنبشی که برای ملی‌کردن صنعت نفت ایران آغاز شد توسط محمد مصدق، نماینده مجلس جبهه ملی و نخست‌وزیر آینده ایران رهبری می‌شد. نهضت ملی‌کردن صنعت نفت واکنش به امتیازاتی بود که ایران به قدرت‌های خارجی داده بود: امتیاز رویتر ۱۸۷۲، نامه اجرایی، امتیاز داری، قرارداد ۱۹۳۳ و قرارداد گلشایان. به عقیده مارک جی گاسیوروفسکی، کارشناس علوم سیاسی، جنبش ملی‌شدن نفت دو نتیجه عمده داشت: «ایجاد یک حکومت دموکراتیک و پیگیری حاکمیت ملی ایران» [۳].

## ۵- واقع‌گرایی تدافعی انگلیس و سیاست‌های چندجانبه

شاید مهمترین واکنش‌های انگلیسی‌ها در عرصه منطقه‌ای و بین‌الملل در موضوع ملی‌شدن صنعت نفت ایران را بتوان بر مبنای واقع‌گرایی تدافعی و بر اساس متغیرهای مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی در مواردی که در ادامه ذکر می‌شود؛ بیان کرد.

### ۵-۱- رویارویی قدرت‌ها

پایان یافتن جنگ جهانی دوم، ساختار نظام بین‌المللی را دگرگون و دو قدرت آمریکا و انگلیس را رویاروی هم قرارداد. با وجود اینکه آمریکا به عنوان قدرت در حال ظهور در صحنه جهانی و انگلستان هم به عنوان امپراطور رو به افول؛ در مقابله با اتحاد شوروی (سابق) و مارکسیسم دارای منافع مشترکی بودند، در برخی از مناطق مهم دنیا رقابت سختی را با یکدیگر آغاز کردند. آمریکا این بار برای تصاحب مناطق نفوذ و محدود کردن قدرت انگلستان عزم خود را جزم کرده بود. این رقابت که دارای ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی بود، بیانگر یکی از قواعد اصلی نظام بین‌المللی است که ساختار حاکم تنها با پیدایش یک قدرت جدید و افول قدرت پیشین دچار دگرگونی می‌شود. در این میان خلیج فارس و ایران یکی از مهمترین حوزه‌های رقابت این دو کشور محسوب

می شدند. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در ایران موقعیت بسیار خوبی به دلیل پایان دادن غائله آذربایجان کسب کرده بود و از همین زمان قصد داشت نفوذ خود در ایران را به تدریج گسترش دهد [۴].

آمریکا که در این زمان در سطح بین المللی و منطقه خلیج فارس انگلستان را مجبور به عقب نشینی کرده بود با اجرای دکترین ترومن و اجرای طرح مارشال قصد داشت تا حد زیادی نفوذ خود را در سطح جهانی گسترش دهد [۵]. پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده به صورت بزرگترین کشور اعتبار دهنده دنیا درآمد اما در مقابل، از جمله کشورهای بدهکار آن دوران می توان بریتانیای کبیر، بزرگترین امپراطوری مالی پیشین جهان را نام برد. در این زمان تغییر موقعیت انگلستان یکی از اهداف اصلی آمریکا بود که مشاورین روزولت برای تحقق آن برنامه ریزی های دقیقی انجام داده بودند. با اجرای همین برنامه ها بود که در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازارهای پیشین این امپراطوری بزرگ همگی تحت اشغال کالاهای آمریکایی درآمد. در منطقه خلیج فارس نیز ایالات متحده طی این سالها از طریق شرکت نفتی آرامکو (Aramco) منابع نفتی عربستان را تحت کنترل خود در آورده و بدنبال کسب منابع بیشتری در منطقه از جمله ایران بود. همکاری و رقابت آمریکا و انگلیس در این زمینه، دو روی یک سکه بود که در نهایت با تقسیم منابع نفتی ایران به پایان رسید. این رقابت و همکاری بعد از جنگ جهانی دوم آغاز و طی بحران ملی شدن صنعت نفت ادامه پیدا کرد. آمریکاییان با زیرکی و با اتکا به قدرت فزاینده سیاسی و اقتصادی توانستند شریک انگلیس در منابع نفتی ایران گردند. علایق آمریکا در ایران بعد از جنگ جهانی دوم علاوه بر نفت، جلوگیری از نفوذ کمونیسم بر مبنای دکترین ترومن بود. آمریکا در عین حال، حضور مستقیم در ایران را با منافع خود سازگار نمی دید. از دید آمریکاییان، حاکمیت مستقیم در منطقه استراتژیک خلیج فارس با توجه به منابع عظیم نفتی آن، درگیری با اتحاد شوروی را اجتناب ناپذیر می ساخت. در این دوره دیدگاه ایالات متحده درباره ایران بدین ترتیب بود: «حفظ استقلال ایران برای ایالات متحده آمریکا از اهمیت بسیاری برخوردار است. از سوی دیگر به خاطر موقعیت استراتژیکی و منابع عظیم نفتی، از دست رفتن ایران به مفهوم تهدید امنیت خاورمیانه، پاکستان و هند می باشد. از سوی دیگر این امر به حیثیت ایالات متحده در کشورهای منطقه آسیب زده و اعتماد به نفس این کشورها را در مقابله با تهدیدهای کمونیسم کاهش می دهد.» [۵].

#### ۵-۲- مقابله با نفوذ شوروی

همزمان لندن نیز ارزیابی مشابهی از تهدید کمونیسم و اتحاد شوروی در منطقه داشت. این مساله زمانی اهمیت پیدا می کند که به نقش مهم منابع نفتی ایران در سیاست خارجی انگلیس در منطقه واقف باشیم. در سالهای قبل شرکت نفت ایران و انگلیس منافع و درآمد فراوانی متوجه انگلستان می کرد که حفظ آنها در شرایط پس از جنگ جهانی دوم نیز برای آن کشور دارای اهمیت بود. همچنین مقابله با نفوذ شوروی نیز در صدر اهداف انگلستان در منطقه قرار داشت، در عین حال به دلیل آنکه خود را ناتوان از مقابله با آن کشور می دانست، نیازمند به کمکهای ایالات متحده بود. در همین زمینه سفیر بریتانیا در واشنگتن می نویسد: «(آمریکایی ها در صدد اشغال جایگاه ما در خاورمیانه هستند. نفوذ آنها در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم به طور گسترده ای زیاد شده است. آنها به عنوان یک قدرت نیرومند و دائمی در عربستان حضور پیدا کرده و بدنبال مسلط شدن بر ایران هستند.» [۱۱].

#### ۵-۳- تقسیم منافع

ارزیابی سفیر انگلستان کاملا درست بود و ضعف تدریجی بریتانیا و قدرت اقتصادی آمریکا در این دوره زمینه لازم برای نفوذ آمریکا در منطقه را فراهم کرد. در نتیجه این حالت دولت بریتانیا بدین نتیجه رسید که تقسیم منافع برای حفظ حضور بریتانیا در خلیج فارس ضروری است. براساس همین نتیجه گیری است که سفیر بریتانیا در تهران موضوع مشابهی با ایالات متحده درباره ایران اتخاذ می کند. «هر دو دولت ایالات متحده و بریتانیا بر این باور هستند که قوای نظامی ایران باید دارای قدرتی باشد که از عهده حفظ امنیت داخلی و دفاع در مقابل تجاوزات خارجی برآید.» در چنین شرایطی بود که زمینه برای گسترش نفوذ آمریکا در ایران فراهم شد و این دولت شروع به فرستادن تجهیزات و پرسنل نظامی برای تعلیم نیروهای ارتش ایران کرد تا بدین طریق مانع از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در ایران شود [۷].

آمریکا به تدریج در ایران صاحب نفوذ می شد و نفت ایران نیز جایگاه استراتژیکی در سیاست خارجی آمریکا پیدا می کرد. باوجود اینکه آمریکا در این زمان منابع نفتی گسترده ای در ونزوئلا و عربستان داشت اما از اهمیت افزایش این منابع برای آینده اقتصاد خود غافل نبود. دی گایر رئیس کمیسیون کارشناسان بررسی نفت آمریکا در اکتبر ۱۹۴۳ گزارشی بدین شرح به فرائکلین روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده تسلیم کرد: «آینده نفت این نیروی ارزشمند و مهم، مدت زیادی وابسته به قاره آمریکا نخواهد بود. طولی نخواهد کشید که ذخایر و مراکز مهم تولید نفت جهان از خلیج مکزیکو و جزایر کارایب به منطقه خلیج فارس انتقال خواهد یافت.» [۱].

این در حالی بود که در آن زمان آمریکا تنها ۱۶٪ از نفت خلیج فارس را در اختیار داشت و ۷۸٪ منابع نفتی این منطقه همچنان در اختیار انگلستان بود. همین امر موجب توجه بیشتر آمریکا به منبع نفتی خاورمیانه و آغاز مداخله در امور نفتی ایران گردید. در شرایطی که شوروی نیز چون انگلیس خواهان بدست آوردن امتیازات نفتی در ایران بود، بهانه لازم برای مداخله در امور نفتی ایران جهت جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی و در واقع بدست آوردن امتیازات نفتی برای شرکت‌های آمریکایی در اختیار ایالات متحده قرار گرفت. این در شرایطی بود که انگلیس از سوی مردم ایران و برخی سیاستمداران مخالف انگلیس به دلیل سهم ناچیز ایران از منافع گسترده نفت کشور تحت فشار قرار داشت. آمریکا نیز در این زمان بدنبال نزدیک شدن به آن طیف از سیاستمداران و گروه‌های ایرانی بود که نگرانی فزاینده ای از انگلیسها داشتند. وزارت امور خارجه و انرژی آمریکا نیز در این زمینه فعالیتهای گسترده ای در ایران انجام می دادند. به همین دلیل انگلیس درصدد مبارزه علیه قوام السلطنه که خود را به آمریکایی ها نزدیک کرده بود برآمد و دولت او را ساقط نمود. پس از وی ساعد به عنوان نخست وزیر جدید انتخاب شد که قرارداد گس-گلشایان در زمان وی به امضای دولتهای ایران و انگلیس رسید اما در مجلس شانزدهم آن لایحه مردود اعلام شد. پس آن دولت انگلستان به رغم رقابت با آمریکاییان از سپهد رزم آرا برای رسیدن به مقام نخست وزیری حمایت کرد. در بحبوحه کشمکش بر سر نفت ایران وزارت خارجه و انرژی آمریکا نیز فعالیت های گسترده ای را در این راستا آغاز کرده و این دولت نیز از رزم آرا پشتیبانی کرد. رزم آرا قصد داشت با تلفیق منافع انگلیس و آمریکا مساله نفت را حل کرده و جنبش ملی ایران را از حرکت باز دارد [۱].

آمریکا که تصمیم گرفته بود انگلستان تضعیف شده را تحت فشار قرار داده و بخشی از منابع نفتی ایران را تحت کنترل خود قرار دهد در این میان حتی از اعتباری که از خارج کردن نیروهای اتحاد شوروی از ایران کسب کرده بود استفاده می کرد. در بحبوحه درگیری ایران و انگلیس بر سر منابع نفتی و در شرایطی که شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) به هیچ وجه حاضر نبود سهم بیشتری از آنچه در قرار داد الحاقی گس-گلشایان به ایران اعطا شده بود، واگذار کند، شرکت نفتی آرامکوی آمریکا قراردادی را با عربستان برمبنای پنجاه پنجاه یا اصل تنصیف درآمدهای حاصله منعقد کرد که می توانست تاثیر زیادی بر روند مبارزات ایرانیان داشته باشد. در تداوم همین روند وزارت امور خارجه آمریکا، بریتانیا را برای دادن امتیازات بیشتر تحت فشار گذاشت. آمریکا حتی قبل از عقد قرار داد آرامکو، به انگلیس توصیه کرده بود که با تقاضای رزم آرا برای تنصیف عواید نفت موافقت کند [۲].

در دسامبر ۱۹۵۰ وزارت خارجه آمریکا تصمیم گرفت یک سلسله مذاکرات درباره منافع نفتی دو کشور انگلیس و ایالات متحده انجام دهد. در این زمینه مشاور نفتی وزارت خارجه آمریکا گزارشی را تنظیم کرد که در آن آمده بود: «جاذبه کمونیسیم در خاورمیانه از یک سو به علت فقر عمومی مردم و از سوی دیگر ناشی از شهرت بدی است که قدرتهای غربی در این ناحیه به عنوان سردمداران استعمار و امپریالیسم دارند و اصولاً انگلیسیها در ایران به شدت مورد نفرت مردم هستند. برای تحکیم موقعیت نفتی غرب در خاورمیانه، باید به مردم این منطقه نشان داد که عملیات نفتی غرب مستقیماً به سودشان تمام می شود.» [۲].

در این گزارش از تاکتیک برخی کمپانیهای نفتی که با اصل پنجاه، پنجاه (تنصیف عواید) موافقت نمی کنند اظهار تاسف شده و آمده است: «چنین روشهایی، اصل امتیازات آنها را تهدید می کند و به خطر می اندازد»

از همین روی آمریکاییان از انگلستان خواستند که بر اساس اصل پنجاه - پنجاه با ایران وارد مذاکره شوند اما شرکت نفت ایران و انگلیس اعلام کرد که در صورت پذیرش این اصل، کمپانی مذکور ورشکست خواهد شد. در همین زمان سفیر آمریکا در تهران به

آچسن وزیر امور خارجه نوشت: «(من فقط می توانم این نتیجه را بگیرم که بریتانیا در مساعی ما برای تقویت موضع ایران خرابکاری می کند تا تسلط و کنترل مشکوک و مورد تردید خود را در این کشور حفظ نماید.» [۲].

#### ۵-۴- همراهی با ایالات متحده آمریکا

همانطور که مشخص است آمریکا از تداوم سلطه انحصاری انگلستان بر منابع نفتی ایران به هیچ وجه رضایت نداشت و به دنبال کاستن نفوذ بریتانیا در ایران بود و تنها به همین دلیل بود که با نیروهای مخالف انگلیس در ایران همراهی می کرد. این هدف آمریکا در گزارش ویلیام واتر مدیر کل امور یونان، ترکیه و ایران در وزارت امور خارجه آمریکا بیشتر آشکار و نمایان شده است: «(به نظر من از روز روشن تر است که سیاست بریتانیا در ایران با وجود شرایط کنونی جهان سرسوزنی تغییر نکرده است. آنها همچنان مصمم اند که منافع شرکت نفت ایران و انگلیس (AICO) را در درجه اول اهمیت قرار دهند و به این ترتیب بگذارند اوضاع داخلی ایران به طور دائم در وضعی مغشوش و آشفته قرار داشته باشد تا شرایط بصورتی درآید که AICO بتواند نقش سابق خود را عینا ادامه دهد. یعنی نمایندگان مجلس و مقامات دولتی را کماکان با رشوه بخرند و از این طریق قادر شوند در غیاب یک دولت نیرومند هر طور که مایلند (در ایران) رفتار کنند. در حال حاضر این مسئله به وضوح دیده می شود که AICO بر سیاست انگلیس در ایران تسلط دارد و هر کاری که ما انجام دهیم تا شاید دولت بریتانیا بتواند خود را از این قید و بندها رها کند، ارزش آزمودن دارد.» [۲].

از سوی دیگر بریتانیا از انعقاد قرار دادی بین کمپانی آمریکایی آرامکو و عربستان بر مبنای اصل ۵۰-۵۰ وحشت داشت و در این باره سفیر بریتانیا در تهران معتقد بود: «در صورتی که آرامکو امتیازات مالی قابل ملاحظه ای به عربستان سعودی بدهد، کار ما در تصویب قرار داد الحاقی بسیار مشکل تر خواهد شد.» از این رو انگلستان از آمریکاییها می خواست که امضای این قرارداد را به تاخیر بیندازند. البته استدلال انگلیس این بود که این قرار داد می تواند همزمان به منافع نفتی بریتانیا و آمریکا آسیب برساند ولی آمریکا که به دنبال اهداف مهمتری بود در ببحوجه اختلافات ایران و انگلیس قرار دادی با عربستان منعقد کرد که این مساله علاوه بر تاثیر مهمی که بر روند تحولات بعدی داشت، در عین حال به آمریکا در تعقیب اهداف خود کمک بسیاری نمود. همراهی هایی که تا این مقطع آمریکاییان با نهضت ملی ایران داشتند، برخی ایرانیان را متقاعد کرده بود که آمریکا در مبارزه علیه کمپانی نفت از حقوق ملت ایران پشتیبانی می کند. این عده برخی موضع گیریهای آمریکا را نشانه تضاد میان سیاست ایالات متحده و بریتانیا درباره نفت خاورمیانه و به ویژه ایران می دانستند. برخی نیز معتقدند که میانجیگری آمریکا میان ایران و انگلیس برای حل مساله نفت، نشانه تضاد سیاسی لندن و واشنگتن نبود و ایالات متحده قصد نداشت که بدون توجه به منافع متفق همیشگی خود، بطور یک جانبه از خواست های دولت و ملت ایران پشتیبانی کند [۱].

هرچند هدف اصلی آمریکا حمایت از نهضت ملی ایران نبود اما آن کشور با انگلستان نیز همراهی چندانی نداشت. ایالات متحده اصولاً به هیچ وجه راضی نبود که تمام نفت ایران در اختیار انگلستان باقی بماند لذا سیاستی را در منطقه و ایران تعقیب می کرد که کنترل منابع نفتی منطقه را از دست انگلستان خارج کند. سیاستهای آمریکا از ابتدای ماجرای نفت تا پایان آن نیز موید همین واقعیت است. با این فرض می توان گفت که حتی اگر ایران وانگلستان در دوران رزم آرا می توانستند به توافقی بر مبنای اصل تنصیف بدون در نظر گرفتن سهم ایالات متحده دست یابند، آمریکا به شدت در مقابل آن مقاومت می کرد. روند کار آمریکاییها به خوبی نشان می دهد که این دولت در اصل با سیاست دکتر مصدق و «ملی کردن صنعت نفت» مخالف بود. بدین معنی ایالات متحده هم با سیاست نفتی انگلستان در ایران و هم با اصل ملی کردن صنعت نفت سازگاری نداشت. این کشور حتی در دوره مصدق اقداماتی انجام داد که عامل تضعیف دولت وی گردید.

به هر حال پس از فراز و نشیب های بسیار که توضیح تمام آنها هدف این گفتار نیست، دکتر مصدق مامور تشکیل دولت شد. مخالفت آمریکا با سیاستهای نفتی انگلیس از مذاکرات مقامات دو کشور کاملاً آشکار است. در این مذاکرات در حالیکه انگلستان شکست در برابر اصل ملی کردن نفت را نوعی شکست در جنگ سرد تلقی می کرد و خواهان پشتیبانی آمریکا از طرح های آن کشور بود، آمریکاییان علاوه بر نگرانی از نفوذ کمونیسم در ایران، منافع خاص خود را در امور نفتی مد نظر قرار می دادند. ایالات متحده در

درگیری نفتی ایران و انگلستان به دلیل آنکه هم با سیاست انگلستان در ایران و هم با اصل ملی کردن صنعت نفت مخالف بود در دوره مصدق چنان عمل می کرد که نهایتاً به اهداف خود نایل گردد. در مذاکرات سال ۱۹۵۱ بین مک گکی و سفیر انگلیس در آمریکا، مک گکی درخواست ملی شدن صنعت نفت را به رغم جنبه های احساساتی و غیر عملی آن، ((یک واقعیت)) تلقی کرده و تاکید می کند که ایالات متحده مجبور بود آن را چون یک داروی تلخ بپذیرد و بریتانیا نیز حداقل از لحاظ اصولی باید آنرا می پذیرفت. در همین زمان وال استریت ژورنال نوشت: ((آمریکا اجازه نخواهد داد انگلیس در ایران به زور متوسل شود و اصرار خواهد ورزید که نیروهای انگلیسی از تهدیدهای مدل قرن نوزدهم دست بردارند.)) نیویورک تایمز نیز نوشت: ((ملی شدن نفت را نمی توان تغییر داد و منافع بریتانیا در ایران باید با عملی انجام شده منطبق گردد)) [۹].

همانطور که ملاحظه می شود وزارت امور خارجه آمریکا و مطبوعات این کشور انگلستان را برای پذیرش محدودیتهایی در تسلط خود بر منابع نفتی ایران تحت فشارهای شدیدی قرار دادند. در واقع دلیل اصلی فشارهای آمریکا را باید در ترس از کمونیسم و امید به دست آوردن سهمی در نفت ایران جستجو کرد. علاوه بر این آمریکا بنابه دلایل متعدد مخالف استعمار کهن اروپایی بود و قصد داشت مظهر اصلی استعمار کهن یعنی بریتانیا را در ایران مجبور به پذیرش پایان دوره استعمار کهن نماید. موضع دو دولت آمریکا و انگلیس ابتدا درباره دکتر مصدق نیز متفاوت بود. انگلیس به شدت با دکتر مصدق مخالفت می کرد که این امر کاملاً طبیعی می نمود. رهبران انگلیس مصدق را نه یک رهبر دموکراتیک ملی، بلکه در بهترین تعبیر، ناسیونالیستی عوام فریب و در بدترین تعبیر، طرفدار کمونیسم می پنداشتند [۱ و ۳].

اما از دیدگاه آمریکا بی ها مصدق بهترین گزینه در مقابل قدرت یابی کمونیسم در ایران بود و از سوی دیگر شرکتهای نفتی آمریکایی امیدوار بودند در صورت پیروزی مصدق سهمی در نفت ایران بیابند. دولت ترومن مصدق را مظهر مجسم جوش احساسات ناسیونالیستی مردم ایران می دید که سیاست او در طرد AICO از پشتیبانی گسترده اکثریت ملت ایران بهره مند است [۳]. از نظر بریتانیا اختلافات بر سر نفت، صرفاً موضوعی بود که به منافع اقتصادی آن کشور ارتباط پیدا می کرد. اما از نظر آمریکا، این موضوع اهمیت استراتژیک جهانی داشت. با این وجود انگلیسیها معتقد بودند آمریکا برای منافع آنها در خاورمیانه دندان تیز کرده است چرا که این موضوع مبتنی بر سوابقی نیز بود. در اکتبر ۱۹۴۳ جیمز برنر، مدیر کل سازمان تجهیزات و تدارکات جنگی آمریکا از روزولت خواست بابت غرامت نفتی که طبق قانون ((وام و اجاره)) ایالات متحده به بریتانیا داده است، این کشور یک سوم از منافع نفتی خود در ایران را به آمریکا واگذار نماید. همچنین مطبوعات آمریکا در حمایت از مصدق مطالب زیادی را منتشر می کردند. واشنگتن پست در این باره نوشت: ((ایرانی ها کمپانی نفت را به چشم یک کشور در شکم یک کشور مصیبت زده و بلا دیده و مظهر مجسم فقر خود می بینند، بنابراین آنان تنها راه نجات را ملی کردن منافع نفت می دانند.)) [۹]. روزنامه نیویورک تایمز نیز نوشت: ((اگر ایالات متحده از مصدق پشتیبانی نکند حیثیت آمریکا در ایران و سراسر خاورمیانه به خطر می افتد. برای انگلیس، اعمال فشار و نفوذ در کشور آزادی که تاریخ و تمدن نوشته آن بسیار زودتر از تاریخ و تمدن خود بریتانیا آغاز شده و بر آن برتری دارد، کار آسانی نیست)) [۱۰].

#### ۵-۵- تداوم حاکمیت استعماری

علاوه بر این اختلاف اصولی دیگری نیز میان ایالات متحده و انگلیس وجود داشت که آن بحث مستعمرات بود. آمریکاییان با بررسی عملکرد انگلستان به این نتیجه رسیدند که این کشور قصد رها کردن مستعمرات را ندارد. آمریکا قضیه نفت ایران را نیز از همین منظر تجزیه و تحلیل کرده و برای عقب نشینی انگلستان از موضعش آن کشور را تحت فشار قرار می داد. در واقع ایالات متحده به دلیل منافع خاصی که در این قضیه داشت با ملی شدن صنعت نفت ایران در آغاز موافق بود و آن را اهرم فشاری بر انگلستان و عامل تضعیف موقعیت جهانی آن کشور به ویژه در مناطق مستعمراتی تلقی می کرد.

آمریکاییان تا زمانی که مطمئن نشده بودند در قبال سرنگون کردن دکتر مصدق منافع عاید آن کشور خواهد شد، از مصدق حمایت کرده و به اشکال گوناگون انگلستان را برای پذیرش اصل ملی شدن صنعت نفت تحت فشار گذاشتند. در نهایت نیز اختلاف این دو



کشور در این مورد بدین نحو ختم شد که شرکت نفت ایران و انگلیس به یک کنسرسیوم بین المللی که شرکت های آمریکایی نیز در آن سهم باشند تبدیل گردد. و به همین دلیل رهبری کودتا را آمریکاییان و نه انگلیسی ها به عهده گرفتند. کرمیت روزولت در مصاحبه ای که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با روزنامه معروف آمریکایی لس آنجلس تایمز انجام داد، به صراحت خود را فرمانده کودتا معرفی کرد [۲ و ۴].

#### ۵-۶- پیوند استراتژیک با آمریکا در خاورمیانه

با این وجود رقابت های میان آمریکا و انگلیس و تلاش این کشور برای تضعیف موقعیت انگلستان در خاورمیانه نه تنها متوقف نشد بلکه در سال های بعد نیز ادامه پیدا کرد. بسیاری معتقدند آمریکا پس از مواجه شدن با سرسختی مصدق و نیز پس از به قدرت رسیدن جمهوری خواهان در کاخ سفید از حمایت مصدق دست برداشت اما آنتونی ایدن مطلبی دارد که کاملاً مغایر با این برداشت است. به نظر آنتونی ایدن، همکاری ایالات متحده، در مورد بحران AICO موجب شد بریتانیا آمریکاییان را در نفت ایران سهم کند و این حقیقت در کنسرسیوم نفت ۱۹۵۴ به خوبی متبلور شد. ایدن در همین زمینه می گوید: ((در مبارزه با دولت مصدق، بریتانیا در واقع موافقت آمریکا برای نجات دادن بریتیش پترولیوم [شرکت نفت انگلیس و ایران] را خریداری کرد. با پیشنهاد شرکت آمریکاییها در کنسرسیوم جدید که از سوی وزارت امور خارجه بریتانیا مطرح شد، آمریکا سیاست بیطرفی خود بین مصدق و لندن را کنار گذاشت.)) [۸].

ایدن بر این مساله تاکید می کند که ایالات متحده تنها زمانی در بحران ملی شدن صنعت نفت با انگلیس همکاری کرد که بریتانیا به ایالات متحده در کنسرسیوم جدید نفت سهام قابل توجهی اعطا کرد.

#### ۵-۷- انعقاد پیمان بغداد

با این وجود تلاش آمریکا برای تضعیف موقعیت انگلستان در خاورمیانه به همین جا متوقف نشد و در سال های بعد نیز تداوم یافت. در سال ۱۹۵۵ بریتانیا پیمان بغداد را که ایران، عراق، پاکستان و ترکیه در آن عضو بودند با هدف مقابله با اتحاد شوروی به امضا رسانید. ایالات متحده با وجود اینکه از پیمان بغداد حمایت می کرد ولی هیچگاه عضو رسمی آن نشد. آمریکا می پنداشت به این دلیل که بریتانیا از طرف کشورهای رادیکال عرب مورد انتقاد قرار گرفته است حضورش در پیمان بغداد، موجب ناراحتی و توهین به کشورهای مستقل عرب خواهد بود [۶ و ۸].

هدف انگلیس از این پیمان در واقع حفظ منافع خود در منطقه بود که این مساله مورد رضایت آمریکاییان واقع نشد. در همین حال ایالات متحده همچنان به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه بود. در گزارش سفیر بریتانیا در تهران، سر راجر استیوتز آمده است که: (( اخیراً علایم زیادی مشاهده شده که نیروی دریایی آمریکا بدنبال نفوذ در خلیج فارس است.)) در ادامه همین گزارش در ارتباط با همکاری اقتصادی و دفاعی و سیاسی بریتانیا با ایالات متحده و موقعیت بریتانیا در خلیج فارس آمده است: ((بهرتر است راه حلی برای خروج از این بن بست پیدا کنیم. کمی کوتاه آمدن بهتر از این است که بحرانیها ما را کاملاً غرق کنند [۱۱ و ۱۳].

#### ۵-۸- مواجهه با بحران کانال سوئز

بعد از جنگ جهانی دوم بریتانیا برای حفظ نفوذ خود در منطقه احتیاج به تلاشی فراوان و رقابت با آمریکا داشت در حالیکه دیگر توان این رقابت را از دست داده بود. بریتانیا با ضعف اقتصادی خود پس از جنگ و ضربه ای که متعاقب استقلال هند و بحران ملی شدن صنعت نفت ایران خورده بود، توان رقابت با آمریکا را در خود نمی دید. به همین دلیل مقامات بریتانیایی تلاش می کردند که به آمریکا ضرورت حضور خود در منطقه جهت مقابله با اتحاد شوروی را ثابت کنند. از دیدگاه دولت بریتانیا، ایالات متحده باید درک می کرد که وجود بریتانیا در خلیج فارس برای دفاع از منافع غرب که شامل منافع نفتی ایالات متحده نیز می باشد ضروری است. وزیر امور خارجه بریتانیا، لوید جرج در این زمینه می گوید: ((ما باید درصدد آن باشیم که آمریکا موقعیت ما را در خلیج فارس به عنوان تضمین کننده منافع غرب در آن منطقه درک کند که این امر شامل منافع شرکتهای نفتی آن کشور هم می شود.))

به هر حال، با وجود ضعف اقتصادی بریتانیا و ضرورت همکاری این کشور با ایالات متحده جهت حفاظت از منافع اش در خاورمیانه، تا سال ۱۹۵۶ خاورمیانه هنوز یک حوزه نفوذ حیاتی برای بریتانیا محسوب می‌گردید تا اینکه این کشور با بحران کانال سوئز مواجه شد. در سال ۱۹۵۱ دولت مصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد. کانال سوئز به عنوان مسیر اصلی انتقال دو سوم نفت خلیج فارس از اهمیت استراتژیک برای بریتانیا، اروپای غربی و ایالات متحده برخوردار بود. بعد از بحران ملی شدن صنعت نفت ایران و موافقت انگلیس به اعطای سهم قابل توجهی از نفت ایران به آمریکا، نخست وزیر بریتانیا قصد داشت مانع از مداخله ایالات متحده در بحران کانال سوئز شود، زیرا وی از نفوذ بیشتر این کشور در خاورمیانه هراس داشت. به همین دلیل آنتونی ایدن در سال ۱۹۵۵ به کابینه خود گفت: ((منافع ما در خاورمیانه از منافع ایالات متحده بیشتر است زیرا تکیه ما بر نفت خاورمیانه، و تجربه ما در منطقه از آنها بیشتر می‌باشد. بنابراین ما نباید اجازه دهیم که هماهنگی با آمریکا و حمایت آن کشور بیش از حد ما را محدود نماید. ما باید روی سیاست خود برحسب منافعمان سرمایه گذاری کنیم و سعی ما بر آن باشد تا جایی که می‌توانیم حمایت آمریکاییها را جلب نماییم[۱۱].

همانطور که مشخص است، آنتونی ایدن از اینکه ابتکار عمل در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بدست آمریکا باشد ناراضی بود. در نتیجه وی قصد داشت در بحران کانال سوئز تجربه بحران ملی شدن صنعت نفت ایران تکرار نگردد. ایدن تاکید کرد که کشورش در بحران مذکور در صورت لزوم باید بدون هماهنگی و همکاری با ایالات متحده وارد عمل شود. به همین دلیل، به دنبال اعلام ملی شدن کانال سوئز از سوی دولت مصر در سال ۱۹۵۶، این کشور بدون مشورت با ایالات متحده و بطور مستقل همراه با فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کرد. بزودی مشخص گردید بریتانیا ارزیابی نادرستی از قدرت خود و سیاست جهانی داشته است. پس از حمله به مصر، آمریکا مخالفت خود را با این اقدام نشان داده و نقش مهمی در سازمان ملل در محکومیت این اقدام به عهده گرفت. در جریان این بحران آمریکا نشان داد که حرکت خود را تا کسب نقش بازیگر مسلط در خاورمیانه ادامه خواهد داد. بریتانیا نیز به این نتیجه رسید که نمی‌تواند بدون همکاری با ایالات متحده در سیاستهای منطقه ای وارد عمل شود. انگلستان در بحران ملی شدن نفت ایران نیز، تنها زمانی که رضایت آمریکا را جلب کرده بود توانست اقدامی انجام دهد.

سالها بعد ایدن بصورت تنفرآمیزی در این خصوص اظهار داشت: ((آمریکا برای تقبل مسئولیتهای جدید خود در خاورمیانه، بهای گرانی را تعیین کرد)) بدیهی است آمریکا تنها براساس منافع و شرایط خود اقدام می‌کرد که این امر در همه موارد نمی‌توانست مطابق میل انگلستان باشد. بهر حال آمریکاییان هیچ منفعتی را در محافظت از امپراطوری بریتانیا در هیچ جای جهان نمی‌دیدند. آمریکاییان قصد داشتند به بریتانیایی‌ها تفهیم کنند که نقش سابق آنان در دنیا عوض شده است و انگلستان نباید وانمود کند که هنوز هم ابرقدرت محسوب می‌شود. انگلستان با گذشت سالها درسهای این دو بحران را فراموش نکرده است و همچنان در مسائل جهانی در کنار آمریکا و بدنبال این کشور قرار می‌گیرد. این امر در کلیه وجوه سیاست خارجی بریتانیا هویداست. بر همین اساس می‌توان آخرین نمود آن را در مشارکت مستقیم انگلستان در حمله آمریکا به افغانستان و عراق مشاهده کرد.

## ۶- نتیجه گیری

مقاله نگاهی اجمالی به تحولات پس از ملی شدن صنعت نفت ایران نشان می‌دهد که تحت تاثیر این رویداد مهم کشورهایی که بیشترین تاثیر پذیری از نتایج آن را در سیاست های خود نشان داده اند انگلیس و ایالات متحده آمریکا هستند. با تمرکز بر سیاست های انگلیس آنچه این کشور را شاخص ترین کشور در واکنش به ملی شدن صنعت نفت ایران معرفی می‌کند بهره وری ها از منابع نفتی ایران و تلاش ها برای انحصاری کردن منافع حاصل از این منبع عظیم ملی بود. اگر واقع گرایی تدافعی را با تمام نکات آن مبنایی برای تحلیل درباره سیاست های انگلیس پس از ملی شدن صنعت نفت در نظر بگیریم، این کشور با اقداماتی از قبیل؛ رویارویی قدرت ها مثبت و منفی با قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای، مقابله با نفوذ شوروی، تلاش برای تقسیم منافع، همراهی با ایالات متحده آمریکا، تلاش برای تداوم حاکمیت استعماری، پیوند استراتژیک با آمریکا در خاورمیانه، انعقاد پیمان بغداد و مواجهه با بحران کانال سوئز توأم با تحولاتی بوده اند که در دوران پس از ملی شدن صنعت نفت انگلیس در خلال آنها نقش آفرینی کرده است. لذا با ارائه مباحثی در ارتباط با این رویداد ها و اقدامات انگلیس در خلال سیاست هایی که پس از ملی شدن صنعت نفت در پیش گرفته

است، به وضوح می توان جنبه های فرامنطقه ای آن و نقش قدرت در روند تحولات پس از ملی شدن صنعت نفت ایران بویژه از بعد تضعیف موقعیت یک قدرت جهانی در آن مقطع را مشاهده کرد.

#### ۷- منابع

۱. نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۳)، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شرکت سهامی انتشار.
  ۲. علم، مصطفی (۱۳۷۱)، نفت، قدرت و اصول، ترجمه: غلامحسین صالحیار، انتشارات اطلاعات.
  ۳. علی کاتوزیان، محمد (۱۳۷۳)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز.
  ۴. گازیوروسکی مارک، (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ناشر: نشر مرکز مترجم: فریدون فاطمی، چاپ اول.
  ۵. آمبروز استفن (۱۳۶۳)، روند سلطه گری تاریخ سیاست خارجی آمریکا، ترجمه: احمد تابنده.
6. iran : a documentary history maryland: university publication of America.
  7. B. Burrows, (1990), Footnotes in the sand, the Gulf in transition 1953 – 1958 (london) Micheal Russell.
  8. Dobson, (1988), the Politics of the Anglo- American Economic special Relationship 1940-1987, (Brighton: Wheatsheaf Books.
  9. Eden(1960), Full circle, London: Cassell.
  10. New york times, 8 November 1951
  11. Newyork times, 7 April 1951.
  12. Pro, London,(1956), the General Political Correspondence Of the Foreign Office, sir Roger sterns, Fo 311/ 12057/, British : Ambassador to Tehran, to the British Foregin secretary, Selwyn Llogd, secret, 8 th. Deceber.
  13. Pro. London, (1954), Middle East: Anglo - American Policy Letter to Foreign Office On Policy in the Middle East, From sir Roger Makins/ the British Ambassador to Washington secret 25 th January, CAB 129/66 c (54) 53/.